



سلام دوست من!

اگر این کتاب را در دست داری یعنی کائنات تو را به سمت زیباترین‌ها دعوت کرده است. پس با آغوش باز این دعوت را بپذیر و برای ساختن زندگی‌رؤیایی خود اقدام کن. وقتی برای بقیه به زیبایی اتفاق افتاده است، مطمئن باش برای تو هم می‌شود. برایت زیباترین‌ها را از پروردگار زیبایی‌ها می‌خواهم.

بهرام بهاری



من بهرام بهاری نویسنده‌ی کتاب چله شکرگزاری هستم. در ادامه بخشی از کتاب چله شکرگزاری آمده است که می‌دانم برای علاقه‌مندان به موفقیت و رسیدن به زندگی بهتر جذاب و کارآمد خواهد بود. البته باید بگویم کتاب اصلی که 208 صفحه دارد، فقط بصورت چاپی عرضه شده و برای دسترسی به آن از طریق سایت می‌توانید اقدام کنید. این کتاب حاصل سالها تجربیاتیست که باعث تغییر و تحول عظیمی در زندگیم شد. با توجه به شرایط جسمانی و فیزیکی که دارم نمی‌توانستم مثل یک فرد عادی مشغول به کار شوم اما اتفاقی در زندگیم افتاد که مرا در مسیر رشد و پیشرفت قرار داد، داستانی که شاید برای افرادی که فقط با ذهن منطقی به چالش‌های زندگی نگاه می‌کنند، جای باور نباشد.

زندگی و این دنیا فرصتیست که خداوند برای تجربه بهترین‌ها در اختیار انسان گذاشته است.

بی‌انصافیست که از این هدیه ارزشمند به نحو احسن بهره نبریم. خداوند زیباست و زیبایی‌ها را دوست دارد و همیشه بهترین‌ها را برای بندگان می‌خواهد. این ما هستیم که با انتخاب‌هایمان زیبایی و یا زشتی را به زندگی‌مان دعوت می‌کنیم.

در این لحظه می‌خواهم رازی را با شما در میان بگذارم. تک تک کلماتی که در این کتاب آمده همگی از یک منبع بر قلبم جاری شده است؛

منبعی که تمام جهان هستی برای ادامه حیات از آن انرژی می‌گیرد. مطمئناً می‌دانید که در مورد خداوند صحبت می‌کنم. منبع لایزال الهی که همیشه بی‌منت و فراوان می‌بخشد.

اما رازی که می‌خواهم افشا کنم این است که من برای هر خواسته‌ای پلی ساختم بین آن خواسته و خداوند. یعنی اگر در زندگی‌ام عشق خواستم، بین عشقم و خداوند پلی ساختم. به‌هیچ‌وجه با ذهن منطقی به خواسته‌ام نگاه نکردم و برای آن دست‌وپای بیهوده نزدم.

ایمان داشته باشید که خداوند بهترین‌ها را برای تمام بندگان می‌خواهد و همیشه صلاح خداوند برای ما بهترین انتخاب است. پذیرش این امر یعنی، شما تمام راه را با قلبی آرام و چشمانی کاملاً بسته طی می‌کنید و مطمئن هستید که عالی‌ترین نتیجه را دریافت خواهید کرد.

باز هم تاکید می‌کنم صلاح خداوند همیشه بهترین است. انسان قبل از اینکه موجودی مادی باشد موجودی معنوی‌ست، به همین دلیل نمی‌تواند فقط با ذهن منطقی به دنبال اهداف و خواسته‌هایش در زندگی باشد. دانسته‌های انسان نسبت به علم حاکم بر جهان هستی بسیار محدود است و به همین علت با ذهن منطقی نمی‌شود هدایت‌های معنوی خداوند را دریافت کرد.

در زندگی‌ام پس از درک و فهم این موضوع فقط خواسته‌ام را به محضر خداوند بردم و تسلیم شدم و همه چیز را به او سپردم و در نهایت همیشه هم هدایت‌های زیبایی دریافت کردم.

یک نکته کلیدی و بسیار مهم؛ یکی از بهترین راه‌ها برای ساخت این پل ارتباطی و دریافت راهنمایی‌های معنوی داشتن احساس خوب است. همچنین، داشتن احساس خوب مهمترین عامل قرار گرفتن در مدار خواسته‌هاست و شکرگزاری می‌تواند این احساس را در شما با بالاترین سطح ارتعاش بوجود بیاورد. همیشه در سمینارها و کارگاه‌های آموزشی، به قوانین کائنات و اهمیت بالای آنها اشاره می‌کنم. شناخت قوانین کائنات باعث هدایت انسان به سمت زندگی بهتر می‌شود. هر قدر این قوانین را بهتر و بیشتر بیاموزیم و درک کنیم، بهتر هدایت خواهیم شد و در نهایت بهشت را در همین زندگی تجربه خواهیم کرد.

مطمئناً با انجام تمرینات چهل روزه، تحول شگرفی در درون خود احساس خواهید کرد. نتایجی که خریداران کتاب با انجام تمرینات هر روز ارسال می‌کنند مهر تاییدی‌ست بر قدرت بالای تمرینات و تکنیک‌هایی که در کتاب چله شکرگزاری آمده است. در انتها می‌توانید بخشی از این نتایج را ملاحظه بفرمایید.

«قصه‌ی من»

همه‌چیز از یک غروب سرد زمستانی شروع شد. با ماشین مدل پایین و به قولی زوار درفته‌ام از پارکینگ دانشگاه خارج شدم. مدت‌ها بود که دیگر نمی‌توانستم بدون کمک گرفتن از دربان مهربان دانشگاه از ماشین پیاده شوم و روی ویلچر بنشینم. حتی دیگر یادم نمی‌آید که چه زمانی می‌توانستم راه بروم و اصلاً راه رفتن بدون کمک گرفتن از دیگران چه حسی دارد؟!

در همین افکار منفی و زخم‌خورده به سمت خانه به راه افتادم. حس قربانی بودن سراسر وجودم را گرفته بود. تحصیل در سن 30 سالگی و با این وضعیتِ جابجا شدن، خیلی سخت بود. اینکه همیشه در دل خدا کنی که کسی باشد تا در جابجایی به کمکت بیاید!

تا سن 28 سالگی به هر دری زده بودم که روی پای خودم بمانم و انسان موفق‌تری شوم ولی خب؛ مسیرهای انتخاب‌شده چنگی به دل نمی‌زدند و هر کاری را شروع می‌کردم، در انتها به یأس و ناامیدی و شکست منتهی می‌شد. شاید یکی از مهم‌ترین دلایلی این بود که من نمی‌دانستم از این دنیا و خودم و زندگی چه می‌خواهم!

از طرفی شرایط جسمانی‌م هم دست‌وپایم را بسته بود. تا دیروز روی پاهای خودم بودم؛ اما حالا حتی برای نشستن روی ویلچر هم نیازمند این

بودم که دست کمک دراز کنم. مطمئناً ناتوانی یکی از بدترین حس‌های دنیاست و تا کسی در آن جایگاه نباشد نمی‌تواند درکش کند. شاید فکر کنید همه بی‌صبرانه منتظرند تا به چنین افرادی کمک کنند، امّا در زندگی واقعی اصلاً چنین نیست! حداقل وقتی خودم را به‌جای آن‌ها می‌گذارم به چنین حسی می‌رسم. گذر زمان و تکرار این سرویس دادن‌ها، خستگی می‌آورد. حتی برای مادری که همه زندگیش فرزندش است.

روزبه‌روز بیشتر در خودم می‌شکستم؛ مخصوصاً وقتی غم چشمان پدر و مادری را می‌دیدم که هیچ کاری جز اشک ریختن مخفیانه از دستشان برنمی‌آمد.

شاید هزاران بار خودشان را باعث‌وبانی این اوضاع و شرایط می‌دانستند. ماجرای که تا سن 18 سالگی در ژرفای وجودم خانه کرده بود و کسی از حضورش مطلع نبود.

خیلی از ازدواج‌ها در ادوار گذشته از روی اجبار و به صلاح‌دید بزرگان قوم بود و ازدواج پدر و مادر من هم از این رسم مستثنا نبود. عقد و ازدواج پسرعمو و دخترعمو، که ظاهراً در آسمان‌ها بسته شده بود!

گاهی که خیلی کارد به استخوانم می‌رسید و نمی‌توانستم کمترین و کوچک‌ترین نیازهای اولیه خود را رفع کنم زبان به حرف‌هایی باز می‌کردم که در حالت عادی از شنیدنشان از خود شرمنده می‌شدم. چون دقیقاً آن‌ها را باعث و دلیل حال و روز جسمانیم می‌دانستم.

من هم مثل هر جوان دیگری کلی امید و آرزو برای آینده‌ام داشتم؛ اما حالا توان خوردن یک لیوان آب را هم به تنهایی نداشتم؛ چه رسد به اینکه آینده‌ای داشته باشم!!

جسم بی‌جانم را که از سرمای داخل ماشین کرخت شده بود کمی در صندلی جابجا کردم. سرمای هوا و بخاری که هیچ‌وقت کار نمی‌کرد، پاهای ناتوانم را بی‌حس‌تر از همیشه کرده بود.

فقط خدا خدا می‌کردم که زودتر به خانه برسم و از این سرمای لعنتی نجات پیدا کنم. با خودم، با دنیا، با همه در جنگ بودم. گله داشتم، از همه گله‌مند بودم. از پدر و مادرم که چرا آینده‌نگر و ثروتمند نبودند، از جامعه که افرادی مثل ما را به حال خودش رها کرده، حتی از خدا هم گله داشتم!

در آن ساعات پر از خستگی و ناامیدی دیدن ماشین‌های مدل بالایی که به سرعت از کنارم می‌گذشتند؛ بیشتر باعث عصبانیت می‌شد؛ به راحتی می‌شد هوای گرم و مطبوعی را که در آن جاری بود حس کرد. خشم عجیبی درونم بود. خدا را شکر که تنها بودم و می‌توانستم به راحتی فریاد بکشم:

- خدایا... تو که این بلا رو سر من آوردی، حداقل یه پدر و مادر پولدار نصیبم می‌کردی که عذابم کمتر بشه؟!
- چرا من نباید الآن سوار یکی از این ماشینای مدل بالا باشم و به راحتی جابجا بشم؟!
- چرا نباید پول خرید یک ویلچر خوب رو داشته باشم که ساعت‌ها روی این چرخ داغون کمردرد نگیرم؟!

ماشین‌هایی که از کنارم رد می‌شدند با تعجب به من نگاه می‌کردند که انگار به تنهایی با خودم کارزار به راه انداخته بودم.

مسافت طولانی از شهرک غرب تا جاده ساوه کلافه کننده بود. جایی که من برای ادامه تحصیل انتخاب کرده بودم، نزدیک‌ترین مرکز آموزشی بود که برای معلولین در شهرک غرب مناسب‌سازی شده بود.

آن قدر شبانه‌روز در حال غُرزدن و گله و شکایت بودم که وجود این امکان را یک موهبت و رزق الهی نمی‌دیدم. اصلاً چشمانم هیچ خوبی و زیبایی را نمی‌دید و فقط موارد منفی اطرافم را می‌دیدم.

اوایل که به نیت آموزش موسیقی و سولفژ و فرار از وضعیت جسمانی به این مکان پناه برده بودم، روی پای خودم راه می‌رفتم! سخت بود؛ اما با کمک دیگران آهسته قدم برمی‌داشتم. اگر هم کسی نبود از دیوار کمک می‌گرفتم. دلم خوش بود که همه شهر دیوار دارد و می‌شود عصای دستم؛ می‌شود تکیه‌گاهم؛ آن‌هم بی‌منت!

بعد از چندین ماه آموزش دیدن فهمیدم که می‌توانم در این مکان ادامه تحصیل بدهم و شاید این اتفاق کورسوی امیدی در دل تاریکم ایجاد کرده بود. دیدن آدم‌هایی که مثل خودم بودند. خوشحال بودم که می‌توانم ادامه تحصیل بدهم، آن‌هم با شرایط خیلی عالی!

سال 91 موسیقی را رها کردم و وارد رشته IT (فناوری اطلاعات) شدم. برنامه‌نویسی را دو ست داشتم و سعی کردم در آن متبحر شوم. شبانه‌روز پای کامپیوتر عهد بوقم می‌نشستم و آموزش می‌دیدم و تمرین می‌کردم. آن قدر نشستم که عضلاتم ضعیف شدند و دیگر نتوانستم روی پایم بایستم و مجبور به استفاده از ویلچر شدم.

گفتم که از همه دنیا گله داشتم! ناراحت از اینکه چرا هیچ‌کسی به داد من نمی‌رسید. چرا هیچ‌کسی به فکر من نبود. از پدر و مادرم بگیر تا فامیل و اطرافیان و جامعه.

هرجایی می‌نشستم از بدی زمانه و نامردی آدم‌ها صحبت می‌کردم. اینکه دیگر این دنیا جای زندگی کردن نیست. غُرزدن و گله‌کردن تمام زندگیم شده بود، غافل از اینکه همین رفتارها، روزبه‌روز مرا از موفقیت دور و دورتر می‌کرد.

چقدر حرف در دلم بود و مدام با خودم واگویم می‌کردم. واگویم‌هایی که روزبه‌روز حالم را بدتر می‌کردند.

فکر می‌کردم که اگر در یک کشور اروپایی یا آمریکایی به دنیا می‌آمدم؛ در راحتی کامل زندگی می‌کردم و همه‌چیز برام مهیا بود و در یک کلام گل‌وبلبل!

ناگفته نماند که حتی تصمیم گرفته بودم که به هر نحوی شده، بدون اطلاع پدر و مادرم، مهاجرت کنم و به هر کشوری که شده پناه ببرم؛ فقط در ایران نباشم و نمانم!

آن‌قدر درگیر اخبارهای منفی و کذب رسانه‌های غربی شده بودم که حتی یک لحظه به این موضوع فکر نمی‌کردم؛ وقتی که شخصی در کشور خودش، در زادگاهش و جایی که به زبان مادری صحبت می‌کند؛ نمی‌تواند به موفقیت برسد؛ چگونه در جایی که یک خارجی محسوب می‌شود و حتی زبانشان را نمی‌فهمد، می‌تواند به اهدافش برسد!!!

با دوستان متمول و به قول عامیانه مایه‌داری در دانشگاه آشنا شده بودم؛ خودم را به شدت در میان آن‌ها حقیر می‌دیدم. هیچ‌چیز من شبیه

آن‌ها نبود. نه ماشینم، نه منطقه‌ای که زندگی می‌کردم و نه روش زندگی کردنم. مدام خود را با آن‌ها مقایسه می‌کردم. حتی یک‌بار که به مهمانی یکی از آن‌ها دعوت شده بودم تا یک هفته حال روحی و جسمی مناسبی نداشتم.

حسادت، ناآگاهی، مقایسه‌ی مدام، نداشتن عزت‌نفس و اعتمادبه‌نفس، نپذیرفتن شرایط موجود، گله‌گذاری و غرزدن مدام و افکار منفی از من یک آدم سمی ساخته بود که قبل از همه داشت به خودم آسیب می‌زد.

سرما بیداد می‌کرد و فقط خدا خدا می‌کردم تا این ترافیک لعنتی تمام شود و به خانه برسم. برای خرج تحصیل و خرید دوره‌های آموزشی مختلف، در مسیر رفت‌وآمد از خانه تا دانشگاه معمولاً مسافر سوار می‌کردم. اما انگار امروز از مسافر هم خبری نبود.

در افکار درهم‌وبرهم خودم غرق بودم که ماشینم به ناگهان خاموش شد. سعی کردم خونسردیم را حفظ کنم.

تمام تلاشم را کردم و در انتهاعلیه سمت راست جاده پارک کردم. واقعاً نمی‌دانستم چه کار کنم. تنها کاری که از دستم برمی‌آمد این بود که در آن تاریکی محض چراغ‌خطر را روشن کنم. چندین مشت پیاپی به فرمان ماشین کوبیدم. درد قسمت فوقانی پاهایم امانم را بریده بود. نمی‌توانستم انگشتان پایم را تکان دهم. بیش‌از حد سرد شده بودند.

بریده بودم، از خدا فقط مرگ می‌خواستم، شاید اگر جرأتش را داشتم خودم را خلاص می‌کردم. تحمل این شرایط جسمانی، نداشتن پول و به هر دری زدن برای کسب درآمد و خوردن به در بسته؛ همه و همه دست‌به‌دست هم داده بودند تا مرا به ته خط برسانند.

با صدای بلند شروع کردم به نعره زدن و گریه کردن؛ نمی‌دانم چقدر فریاد زدم که بی‌حال و بی‌جان سرم به پشتی صندلی افتاد. در تاریکی آن شب زمستانی در سکوت به جاده‌ی بی‌انتهای روبرویم خیره شده بودم، مستأصل و وامانده و درمانده!

می‌خواستم بروم، اما نمی‌دانستم کجا!.. می‌خواستم نباشم، اما چگونه! دیگر توان زارزدن هم ندا شتم. سکوت محض حکمفرما شده بود. در میان آن همه درماندگی صدایی را با گوش جان شنیدم. صدایی که نوازش گونه می‌خواست آرامم کند. می‌شنیدم که از من می‌خواست تا آرام باشم و آرام بگیرم.

احساس کردم در آغوشی امن و مهربان جا گرفته‌ام. جایی که به راحتی و بدون ملاحظه می‌توانم از دردهایم بگویم.

نمی‌دانم چقدر گذشته بود، اما مثل دریای طوفانی که آرام گرفته است، آرام شده بودم.

چشم‌هایم را بستم و ناخودآگاه زیر لب هق‌هق کنان گفتم: خدایا تسلیمم!!!!

خدایا به فریادم برس! تا امروز از هر راهی که رفتم به بن‌بست رسید. همه چیز را به تو می‌سپارم. چراغ راهم باش! بی‌صدا و آرام اشک می‌ریختم. انگار که خداوند روبرویم بود و من با او درد دل می‌کردم.

گمشده ام را پیدا کرده بودم. دلم نمی‌خواست صدای کسی را بشنوم، حتی نمی‌خواستم کسی را ببینم. دلم جای خلوتی را می‌خواست که در تنهایی و سکوت همچنان آن صدای آرامش‌بخش را بشنوم.

انگار با لبخند دستم را گرفت و کنار خود نشاند. جوری که حسش می‌کردم. داشت به من لبخند می‌زد. لبخندی که فقط یک مفهوم داشت: «همه‌چیز درست میشه بنده‌ی من! آروم باش و همه‌چیز رو به من بسپار.»

آن شب پس از بوکسل شدن ماشینم به خانه برگشتم. حال عجیبی داشتم. به لطف کیسه‌ی آب گرم جانی دوباره به پاهای یخ‌زده‌ام دادم و بدون کمترین حرف و توضیحی با شکم‌گرسنه بخواب رفتم.

تا آن روز هزاران بار دست‌وپا زده بودم. برای پول درآوردن، برای داشتن یک کسب‌وکار، برای داشتن یک عشق واقعی، برای داشتن آرامش، اما هیچ‌کدام را به دست نیاورده بودم. شاید یکی از دلایلی این بود که فکر می‌کردم چون اهل کتاب و مطالعه هستم، همه‌چیز را می‌دانم و عقل کل هستم!

اما حالا فقط به آن صدای درونم فکر می‌کردم. صدایی که در اوج بهم‌ریختگی و سقوط آرامم کرده بود.

یک هفته از آن ماجرا گذشت. حال درونی عجیبی داشتم. هر لحظه منتظر اتفاقی و یا خبری! خودم هم نمی‌دانستم منتظر چه هستم.

مدتها بود که خارج از ساعات دانشگاه به یادگیری زبان‌های مختلف برنامه‌نویسی مشغول بودم. برای خرید هر کدام از دوره‌های آموزشی هم مجبور بودم ساعت‌ها صبح تا شب مسافر جابجا کنم. از لحاظ استاد، آقای طاعتی (یکی از برنامه‌نویسان شرکت مایکروسافت) من دانشجویی شگفت‌انگیز بودم و به لطف سخت‌گیری‌هایش به یک طراح سایت خوب تبدیل شده بودم. اما درآمد خاصی از این راه نداشتم.

باورهایم در مورد پول و ثروت به شدت مسئله داشتند. همیشه به زبان می‌گفتم که زندگی بهتری می‌خواهم، اما رفتارم چیز دیگری می‌گفت. عزت‌نفسم به شدت پایین بود و خودم را لایق بهترین‌ها نمی‌دانستم.

مثلاً یکی از باورهای اشتباهم که باعث می‌شد درآمدی از کارهایم نداشته باشم این بود که؛ فکر می‌کردم آدم‌های پولدار و ثروتمند انسان‌های بدی هستند؛ ثروتمندان همگی دزد و کلاهبردار هستند؛ همگی از راه‌های نادرست به ثروت رسیده‌اند؛ ثروتمند شدن انسان را از خداوند دور می‌کند؛ باعث می‌شود که نسبت به خانواده بی‌اعتنا شوی؛ اینکه از خون‌به‌جگر کردن دیگران به ثروت رسیده‌اند و هزاران باور غلط و اشتباه دیگر که اگر آن روزها می‌دانستم هرگز این همه سختی را تحمل نمی‌کردم.

آخ! که ای کاش می‌دانستم باورها همه‌ی زندگی ما را می‌سازند. باورهای ما، افکاری هستند که از بچگی برای ما توسط پدر و مادر، مدرسه و جامعه و اطرافیان ساخته شده‌اند.

مثلاً یادم هست، کودکی 8 ساله بودم. در راه بازگشت از مدرسه، ماشین مدل بالایی را دیدم که چندین نفر در نزدیکی آن جمع شده بودند.

صدای آن‌ها را به وضوح شنیدم: حتماً یا خودش دزده یا پدرش! یکی دیگر از آن‌ها گفت: مطمئناً کلاهبرداره؛ والا مگه میشه از راه حلال و درست همچین ماشین خرید!!! مگه ثروتمند شدن به این راحتی؟!

این باور وقتی قوی‌تر شد که همان شب، سریالی از تلویزیون پخش شد که در آن فردی ثروتمند را نشان می‌داد. پدرم با دیدن آن فیلم شروع کرد به ناسزا گفتن و بدوبیراه در مورد همه‌ی افراد ثروتمند، و این باور عمیقاً در ذهنم نقش بست که یا باید آدم خوبی باشم و یا ثروتمند!!! و مسلماً ترجیح می‌دادم آدم خوبی باشم.

پدرم همیشه در دعاهايش می‌گفت: خدایا آن قدر به من رزق و روزی بده که محتاج نامرد نباشم، بیشتر از این ازت چیزی نمی‌خوام؛ و باز هم باوری محکم برایم ساخته شد که نباید از خداوند چیز زیادی خواست، چون در آن صورت از خدا دور می‌شوی و خداوند از ثروت و ثروتمندان بیزار است.

اما وقتی بزرگ‌تر شدم به یک دوگانگی عجیب برخوردم، اگر پول و ثروت بد بود، چرا سلیمان نبی یکی از ثروتمندترین مردان روزگار بود؟!!!! او که پیغمبر خدا بود!

والای بر ما! ای کاش از بچگی به جای خیلی از دروس، به ما یاد می‌دادند که باورهای درست برای خود بسازیم؛ که همه‌ی زندگی و آینده‌ی ما را همین باورها خلق می‌کنند.

نمی‌دانستم که همین باورهای اشتباه است که اجازه ورود پول و ثروت را به زندگی نمی‌دهند. نه فقط من! بلکه بیشتر مردم نمی‌دانند که باورهای محدودکننده‌ای که در ذهن آن‌ها ریشه‌ای عمیق دارد، اجازه زندگی بهتر را نمی‌دهد.

آن قدر فیلم غمگین و ناراحت‌کننده که تماماً از فقر و نداری و جدایی و خیانت صحبت می‌کرد، دیده بودیم که اصلاً باورمان نمی‌شد که می‌شود بهتر هم زندگی کرد!

از بچگی اهل کتاب و مطالعه بودم! اکثر کتاب‌ها با پایانی دردناک بود. عشاقی که هیچ‌وقت بهم نمی‌رسیدند و یا افرادی که به خاطر پول به یکدیگر خیانت می‌کردند و یا فقط به خاطر پول همدیگر را تحمل می‌کردند. همه‌ی این‌ها باورهای اشتباهی از عشق و پول در درونم ساخته بود که باور نمی‌کردم در این زمانه بشود عشق واقعی را تجربه کرد و ثروتمند شد.

مخصوصاً با شرایط جسمی که من داشتم، باور اینکه کسی از سر عشق وارد زندگیم شود کاملاً دور از ذهن منطقی بود! و شاید هم به قدرت خداوند ایمان کافی نداشتم!!! در کل آن قدر درگیر باورهای نادرست در مورد ثروت و عشق و سلامتی و آرامش بودم که با همان عینک بدبینی سراسر زندگیم را خلق کرده بودم.

ای کاش آموزگاری بود که به من و همه یاد می‌داد که این دنیا پُر از فراوانی است و برای همه‌ی انسان‌ها نعمت به وفور هست! اینکه باید خود را لایق نعمت‌های زیاد خداوند بدانیم، نه صرفاً بخورونمیر و گنجشک‌روزی بودن!

به این فکر افتادم که از دانش برنامه‌نویسی‌ام استفاده کرده و یک سایت انگیزشی و موفقیت‌راهنمایی کنم. اطلاعات زیادی داشتم و عاشق

مطالب این‌چنینی. چیزی که به دلم شهود شده بود را باید عملی می‌کردم. احساس خوبی از این کار داشتم.

با یکی از دوستانم صحبت کردم و قرار شد که در بارگذاری مطالب کمکم کند. شروع به طراحی سایت با آن حس و سواس گونه‌ی همیشگی و کامل‌گرایانه کردم.

جالب اینجاست که احساسم خیلی بهتر شده بود و تا حدودی با خودم آشتی کرده بودم. از سال 1382 بود که با قوانین کائنات و هستی آشنا شدم. کتاب‌های زیادی مطالعه کردم و در دوره‌های زیادی شرکت کردم. اما دریغ از یک نتیجه!

شاید هم من به درستی درس‌های آموخته شده را اجرا نمی‌کردم. به هر حال نتیجه‌ای که چشمگیر باشد در زندگیم نمایان نشد و بعدها متوجه شدم که چه سرعت‌گیرهای عجیبی سر راهم بود و من نمی‌دانستم. اولین کتابی که در زمینه موفقیت خوانده بودم، حکایت دولت و فرزاندگی از مارک فیشر بود. به جرأت می‌توانم بگویم که تا به امروز بیش از صدها بار آن را دوره کرده‌ام.

مثلاً برای خرید آن ماشین قراضه‌ی عزیزم، تمام تمرکزم بر روی ابراز حس تنفر از پراید بود. هیچ‌وقت از ماشین‌های دلخواهم صحبت نمی‌کردم. به همین دلیل هم عاقبت یک پراید داغان نصیبم شد.

اگر آن زمان از قانون توجه و تمرکز اطلاع داشتم هیچ‌وقت چنین ماشین‌ی نصیبم نمی‌شد. گرچه بابت حضورش هزاران بار شکرگزار خدا بودم که بیشتر از پدر و مادر و هرکسی کمک‌حالم بود.

هر زمان که دلم می‌گرفت، مرا به این طرف و آن طرف می‌برد. از زمانی که پاهایم مرا تنها گذاشتند، تنها این ماشین بود که شده بود همه‌گسم! از روزی که شروع به طراحی سایت انگیزشی کرده بودم، یک ماهی گذشته بود و به قولی آماده بهره‌برداری بود. تصمیم داشتم که قسمتی از سایت را اختصاص دهم به مطالبی در مورد آرامش و ریلکسیشن. آرامش، مقوله گمشده‌ی همه افراد در این دوره و زمانه!

البته این موارد در حیطه کاری من نبود. پس به پیشنهاد دوستم، تصمیم گرفتیم که از یک فرد متخصص در این مورد کمک بگیریم. قرار بر این شد که برای شروع همکاری، با آن شخص به توافق برسیم. البته منظورم از توافق، توافق مالی نبود؛ چون ما درآمدی نداشتیم که بخواهیم به شخصی حقوق بدهیم.

مهم‌ترین و بزرگ‌ترین معجزه زندگیم اتفاق افتاد. هیچ‌وقت حس واقعی عشق را درک نکرده بودم. در مورد جفت روحی هم مطالب زیادی خوانده بودم. اما هیچ‌وقت فکرش را هم نمی‌کردم که تجربه‌اش کنم. همکار جدیدمان، فردی بود با قدرت کاریزماتیک بالا، اهل کتاب و مطالعه و هنرمند که مرا بدجور شیفته کلام و رفتار خودش کرده بود. بدون اینکه متوجه شوم، دل از کف داده‌بودم. باورم نمی‌شد در این دنیای هزار رنگ هنوز هم بتوان فرشته‌های آسمانی را روی زمین پیدا کرد. شاید این خواسته خیلی خودخواهانه بود، رو به آسمان کردم و از خداوند خواستم که مال من باشد. هر روز تمرینات ذهنی انجام می‌دادم. جملات تأکیدی برای جذب عشق!

اما می‌دانستم که جملات تأکیدی به‌تنهایی کاری انجام نمی‌دهد و باید در کنارش اقدام هم داشته باشم.

می‌دانستم که اگر ضمیر ناخودآگاه را با جملات تلقینی بمباران کنم و اقدام فیزیکی هم داشته باشم می‌توانم به خواسته برسم.

باید اعتماد به‌نفسم را بالا می‌بردم و خواسته‌ام را مطرح می‌کردم. ذهن منطقی به شدت مخالف این کار بود. اما همان صدای مهربان که خود را در آن شب سر زمستانی تسلیمش کرده بودم پُر قدرت به من قوت قلب می‌داد که اقدام کن.

نمی‌دانستم که به چه دلیل باید انسانی سالم به درخواست من جواب مثبت بدهد، اما می‌دانستم که اگر از خداوند بخواهم همه‌چیز جفت‌وجور می‌شود.

از آن شبی که تسلیم خداوند شده و در آغوش پرمهر او جای گرفته و به آرامش رسیده بودم، همه‌چیز شروع به تغییر کرده بود و ورود این عشق آسمانی هم مطمئناً جزئی از نقشه‌ی زیبای پروردگار بود. حدوداً شش ماه زمان برد، اما اتفاق افتاد.

در کمتر از شش ماه همه‌چیز برای یک شروع عاشقانه مهیا شد. در نهایت سادگی!

درست یادم هست که زندگی‌مان را با حقوق ماهیانه 800 هزار تومان شروع کردیم، سایدی طراحی کرده بودم و قرار بود بابت انجام سئو (بهینه‌سازی برای موتورهای جستجو) ماهیانه 800 هزار تومان از کارفرما دریافت کنم.

شش ماه دیگر هم گذشت و با هزار التماس و خواهش، کارفرما که شخصی هم سن و سال خودم بود، دستمزدم را به یک میلیون و دویست هزار تومان رساند. خیلی سخت بود. آن قدر باید حساب و کتاب می‌کردیم تا این مبلغ به سر ماه بعدی برسد. ارزش واقعی فعالیت‌هایی که برای کارفرما انجام می‌دادم بیشتر از پانزده میلیون تومان در ماه بود، اما از آنجایی که احساس لیاقت و ارزشمندی نداشتم، به حقوق ناچیز یک میلیون و دویست هزار تومان بسنده کرده‌بودم.

به لطف خداوند در آن یک سال برای ارتقاء و رشد و توسعه فردی‌مان زحمت زیادی کشیدیم. آموزش‌های زیادی دیدیم و البته یک پیچ اینستاگرامی هم راه‌اندازی کردیم که هر روز ساعت 6:30 صبح در آن جملات انگیزشی و تلقینی مثبت برای بهتر شده حال مخاطبین می‌گذاشتیم.

حالا خودمان هم رشد چشمگیری پیدا کرده بودیم. سایت ریلکس سام‌وان شروع به درآمدزایی کرده بود و نتیجه تلاش‌های یک‌ساله‌مان به ثمر نشسته بود.

اما دوران طلایی زندگی‌ام، یا بهتر بگویم زندگی‌مان از زمانی شروع شد که در مورد عزت‌نفس اطلاعات زیادی کسب کردیم. اگر بخواهم یک تعریف از عزت‌نفس بدهم می‌توانم بگویم که؛ عزت‌نفس یعنی مقدار باور و اعتقادی که نسبت به ارزشمندی خودمان داریم.

اما اعتماد به نفس یعنی، مقدار باور و اعتقادی که به توانمندی خود داریم. یکی از سؤالات پُر تکراری که در سمینارها و کارگاه‌های آموزشی از

من پرسیده می‌شود این است که تفاوت بین اعتمادبه‌نفس و عزت‌نفس چیست؟

برای پاسخ به این سؤال و درک بهتر این مطلب می‌خواهم داستان واقعی زندگی‌م را تعریف کنم تا به خوبی متوجه تفاوت این دو از هم شوید. در سال 1396، دقیقاً همان زمان که تازه ازدواج کرده بودم یک پروژه خوب به من پیشنهاد شد که در زمان خودش بسیار کمک‌کننده بود و می‌توانست در آن شرایط خاص بخشی از چالش‌ها و مسائل مالی را رفع کند. طراحی یک وب‌سایت به همراه پشتیبانی و بهینه‌سازی برای موتورهای جستجو.

این قرارداد 6 ماهه بود و در این 6 ماه باید خدماتی هم در کنار طراحی ارائه می‌دادم. مبلغی برای طراحی در نظر گرفته شد و سپس برای پشتیبانی و بهینه‌سازی (SEO) یک حقوق ماهیانه تعیین شد. برای طراحی مبلغ دو میلیون و پانصد هزار تومان و برای پشتیبانی و بهینه‌سازی هم، ماهی هشتصد هزار تومان توافق شد.

کسانی که در این کار سررشته دارند به خوبی می‌دانند که برای پشتیبانی و مخصوصاً بهینه‌سازی سایت باید مهارت‌های مختلفی داشت. طراحی وب سایت ابتدایی‌ترین مرحله یک سئوکار است. (سئوکار به شخصی می‌گویند که سایت را برای موتورهای جستجو بهینه می‌کند و مطالب وب‌سایت را در رتبه موتورهای جستجو بالا می‌آورد).

یک سئوکار خوب در کنار طراحی وب سایت باید کدنویسی تحت‌وب هم بداند تا بتواند از رقبای وب‌سایتی که بر روی آن فعالیت می‌کند، پیشی گرفته و امتیازهای بالایی کسب کند.

احتمالاً متوجه شدید که برای نتایج خوب باید مهارت‌های مختلفی را یاد گرفت و من این مهارت‌ها را به خوبی یاد گرفته‌بودم و به خودم و توانمندی‌هایم اعتماد و باور کامل داشتم. کار بسیار سخت بود و درآمد نسبت به تخصص و مقدار فعالیت خیلی خیلی کم.

در آن زمان پایه‌ی حقوق وزارت کار یک‌میلیون تومان بود، اما من با این‌همه تخصص و مهارت پول‌ساز فقط هشت‌صد هزار تومان در ماه دریافت می‌کردم.

شش ماه تمام شد و در ابتدای سال 97 یک قرارداد 6 ماهه دیگر بسته شد. با همان شرایط قبلی اما با دستمزد ماهیانه یک‌میلیون و دویست هزار تومان که باز نسبت به تخصصی بودن این کار خیلی خیلی کم بود.

جالب است بگویم که برای دریافت همین مبلغ هم آخر هر ماه باید چندین بار تماس می‌گرفتم تا شاید گوشه‌چشمی ببندازد و دستمزد مرا واریز کند. هر چه به او می‌گفتم که من به این پول واقعاً احتیاج دارم و برای تومان به تومان آن برنامه‌ریزی می‌کنم تا بتوانم از پس مخارج بریبایم، به خرجش نمی‌رفت که نمی‌رفت.

به‌وضوح مشخص بود که درکی از حرف‌هایم ندارد، شاید هم اصلاً باور نمی‌کرد! او حق داشت، چون در مدار مالی خیلی بالاتری قرار داشت و نمی‌توانست مرا درک کند. نمی‌توانست بفهمد که به راستی یک فرد با حقوق ماهیانه یک‌میلیون و دویست چگونه زندگی می‌کند!

اما قسمت مهم ماجرا اینجا بود که او یک بازاری ماهر بود و من هم شخصی با عزت نفس بسیار پایین. هر دستمزدی که تعیین می‌شد بدون چون و چرا می‌پذیرفتم.

در تمام تابستان 1397 بر روی عزت‌نفسم کار کردم. هر روز تمرینات افزایش عزت‌نفس انجام می‌دادم. در اصل نقطه‌ضعف من، نه وضعیت جسمانی بود، نه داشتن مهارت! نقطه‌ضعف اصلی تمام زندگیم فقط یک چیز بود و آن را پیدا کرده بودم.

اواخر شهریور 1397 زمانی که مدت قرارداد به پایان رسید، دیگر تن به اعداد و ارقام پایین کارفرما نادم. تصمیم مهمی گرفته بودم که آینده کاری و زندگیم را کاملاً تغییر داد.

ریسک بسیار بزرگی بود، اما همان صدای آشنا و مطمئنِ همیشگی به من تلنگر می‌زد که این بهترین انتخاب است. تصمیم گرفتم که هر پیشنهادی از سوی کارفرما ارائه شد به احترام خودم رد کنم. می‌دانستم که به من و توانمندی‌هایم نیاز شدید دارد، اما به خاطر اینکه پول و دستمزد بیشتری ندهد هیچ‌وقت این موارد را به روی خود نمی‌آورد.

بالاخره آن روز موعود فرا رسید و من با قدرت گفتم دیگر نمی‌توانم به این همکاری ادامه دهم و می‌خواهم برای خودم کار کنم. جالب است که به یک‌باره دستمزدم را 3 برابر کرد و در کنار حقوق ثابت ماهیانه، پیشنهاد شگفت‌انگیزی داد. پیشنهاد این بود؛ به صورت پروژه‌محور کار کنیم که در کل، ماهیانه در حدود شش تا هشت میلیون تومان می‌شد.

این یک پیشنهاد وسوسه کننده بود که شاید می توانست در آن مقطع زندگی را متحول کند. اما اجازه ندادم هیچ چیزی مانع حفظ عزت نفسم شود و با تمام قدرت گفتم نه!

شاید برایتان سؤال شود که مگر دستمزد یک سئوکار چقدر است که به راحتی این پیشنهاد را رد کردم و نپذیرفتم. خوب به یاد دارم که در یک سال حدود شصت کلمه کلیدی را در رتبه های گوگل به صفحه اول و نتایج ابتدایی آورده بودم. این یعنی چیزی در حدود دویست میلیون تومان پول رایج که در یک سال فقط پانزده میلیون تومان به من پرداخت شده بود.

این اختلاف رقم دور از ذهن و عجیب و غریب، ناشی از نداشتن عزت نفس بود و همین مسئله باعث شده بود قدر کارهایی که انجام می دادم را به هیچ وجه ندانم. تا آن زمان همیشه خودم، کارها و توانمندی هایم را نادیده گرفته بودم و برای کارهایی که می توانستم انجام دهم ارزش قائل نبودم.

حال با توجه به این داستان می خواهم تفاوت اعتماد به نفس و عزت نفس را بگویم. اعتماد به نفس همان اعتماد من به توانمندی اجرای این پروژه و داشتن مهارت های لازم برای پیشبرد این قرارداد بود؛ یعنی من به توانمندی و مهارت هایم باور و اعتقاد داشتم و می دانستم که می توانم این کار را به خوبی انجام دهم. اما عزت نفس همان ارزشی بود که برای مهارت و توانمندی هایم قائل نبودم و ارزش کارهایم را بالا نمی دانستم که متوجه شدید این موضوع چقدر از نظر مالی به من خسارت وارد کرد.

به‌راستی داشتن عزت‌نفس یک نعمت است که هر شخص برای رسیدن به زندگی دلخواهش باید در ابتدا آن را در خود تقویت کند. آن تابستان طلایی معجزه‌ای در زندگیم بود که باعث شد بتوانم به ارزشمندی خودم پی ببرم.

در آن یک‌سال متوجه شدم که رسالتم در این دنیا این است که مطالبی را که آموخته‌ام در اختیار دیگران قرار دهم. یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین تمرینات ذهنی انجام شکرگزاری روزانه بود. فهمیدم که شکرگزاری باعث افزایش رزق و روزی و برکت در زندگی می‌شود. به همین خاطر در کنار فعالیت‌های گذشته، تصمیم گرفتم که پا در مسیر آموزش هم بگذارم و تجربیات و دانسته‌هایم را در اختیار دیگران قرار دهم. حالا چند صد هزار نفر از آموزش‌های پیچ‌های مختلف ما استفاده می‌کنند و حال دلشان در این زمانه‌ی نامهربان عالی است.

در این سال‌ها به نکته مهمی پی بردم. شکرگزاری بالاترین فرکانس را در کائنات دارد و برای اینکه همیشه حال دلمان خوب باشد باید در مدار شکرگزاری باشیم

شکرگزاری یعنی چه؟!

یعنی دیدن آگاهانه تمام نعمت‌های ریزودرشتی که در زندگی‌مان داریم. به این مثال دقت کنید:

شما به دو نفر هدیه می‌دهید. یک نفر با روی گشاده از شما تشکر می‌کند و نفر دوم، نسبت به هدیه شما بی‌اعتناست و اصلاً به آن توجه نمی‌کند. شما برای بار دوم به کدام یک هدیه می‌دهید؟!

مسلماناً به نفر دوم دیگر هدیه‌ای نمی‌دهید. البته این قیاس در مقابل نعمت‌های بی‌اندازه‌ی پروردگار و ذات حق تعالی کاملاً نابجاست. اما تنها مثالی بود که در بُعد زمینی به ذهنم می‌رسید و می‌توانستم با آن به شما اهمیت شکرگزاری را القا کنم.

حالا به این شعر دقت کنید:

شُکر نعمت، نعمت افزون کند

کفر نعمت از کَفَت بیرون کند

این شعر زیبا، از دفتر اول مثنوی معنوی مولاناست.

وقتی در مدار سپاسگزاری قرار می‌گیرید و بابت نعمت‌های خداوند شکرگزاری می‌کنید، بعد از مدت کوتاهی می‌بینید که رزق و روزی در زندگی‌تان زیاد شده است.

باز هم قانون توجه و تمرکز؛ به هر چیزی بیشتر توجه کنید، از آن چیز بیشتر وارد زندگی‌تان می‌شود. خداوند خزانه نامحدود مهربانی و کرم و لطف است. من همه‌ی بهترین‌ها را از همین راه وارد زندگیم کردم.

من و همسرم هر روز زمانی که چشم باز می‌کنیم، در دفتری که هر کدام برای خود داریم، شروع به انجام شکرگزاری می‌کنیم.

تمریناتی که در ادامه این مسیر برایتان در نظر گرفته‌شده، به شما کمک می‌کند که نگاهِ نویی به زندگی و هستی و دنیا بیندازید. شکرگزاری نعمت بزرگی است که به رایگان در اختیار ما انسان‌ها گذاشته‌شده و خیلی از عزیزان از آن آگاهی ندارند. این کتاب به شما کمک می‌کند که مسیر جدیدی را در زندگی در پیش بگیرید و با باورهای درست، نتایج جدید و شگفت‌انگیزی را از هر نظر تجربه کنید.

اما شاید برایتان سؤال باشد که چرا 40 روز؟! چرا 39 روز نباشد؟ چرا 42 روز نباشد؟ اگر کمی تحقیق کنید، می‌بینید که عدد 40 یکی از مقدس‌ترین اعداد است.

اگر روزی سرّ این دنیا آشکار شود، قطعاً یکی از خاص‌ترین عجایب، راز اعداد خواهد بود. اعداد در دل خود رازهایی دارند که اگر زبان باز می‌کردند، شاید خیلی از مسائل پیچیده بشر حل می‌شد.

عدد چهل یکی از همان اعدادی است که تاریخ و سرگذشت انسان، زیاد با آن گره خورده است. این عدد مقدس در ادیان و فرهنگ‌های مختلف معنا و مفهوم زیادی داشته و دارد.

تقریباً اکثر پیامبران الهی در این سن مبعوث شده‌اند. در زمان حضرت نوح(ع)، طوفان چهل روز و چهل شب طول کشید. حضرت زرتشت در سن چهل سالگی به پیامبری مبعوث شد. حضرت موسی(ع) برای گرفتن احکام تورات به مدت چهل شب به میعادگاه پروردگار رفت.

قوم بنی‌اسرائیل به مدت چهل سال از ورود به سرزمین موعود ممنوع شدند. حضرت یونس(ع) چهل روز در شکم ماهی بود. حضرت عیسی(ع) بعد از چهل روز که به صلیب بود عروج کرد. همچنین پیغمبر عظیم‌الشأن ما حضرت محمد(ص) در 40 سالگی مبعوث شد. حضرت محمد(ص) چهل شبانه‌روز در غار حرا عبادت کرد. در کل احادیث بسیار زیادی وجود دارد که به اهمیت عدد چهل اشاره دارد.

در تاریخ ایران عزیزمان هم این عدد بسیار مورد استفاده قرار گرفته است. عدد چهل در زوایای مختلف زندگی فرهنگی، اجتماعی و مذهبی مردم ایران مقدس بوده و از جایگاه خاصی برخوردار است.

حتی در اشعار بزرگان شعر و ادب این سرزمین، چهل سالگی را نشانه پختگی و کمال انسانی می‌دانند. در اصل عدد چهل بیانگر گذر از دوران خامی و ورود به دوران پختگی، هوشیاری و مظهر کمال است.

سهروردی بیان می‌کند که: «خداوند انسان را در چهل روز آفرید و هر روز صفتی به او اعطا کرد که هریک حجابی و مایه تعلق وی به دنیا بود تا اینکه در روز چهلیم حجاب‌ها کامل و متراکم شد.»

«شیخ محمود شبستری به زیبایی اهمیت چهل سالگی را بیان می‌کند:

ز احمد تا احد یک میم فرق است

جهانی اندر آن یک میم غرق است

در اینجا شاعر به زیبایی از حروف ابجد به جای عدد استفاده کرده است و اهمیت چهل سالگی را به تصویر کشیده است.

همچنین فرزند انسان به صورت طبیعی چهل هفته زمان می‌برد که از شکم مادر خارج شود.

تمام این مواردی که ذکر شد (هرچند به دلیل بالا بودن حجم اطلاعات در مورد عدد چهل نمی‌توان همه آن‌ها را در این کتاب بیان کرد و به همین مقدار اکتفا می‌کنیم)، نشان‌دهنده‌ی اهمیت بالای عدد چهل می‌باشد.

ما هم به پیروی از بزرگان، از تقدس این عدد بهره می‌بریم و شکرگزاری که در این کتاب قرار است انجام دهید، چهل‌روزه خواهد بود. امید است با انجام تمریناتی که در ادامه‌ی این کتاب خواهیم داشت، تغییرات چشم‌گیری در جنبه‌های مختلف زندگی خود شاهد باشید. به

امید یکتای بی‌همتا، این کتاب می‌تواند مسیر زندگی شما را به‌صورت معجزه‌آسایی تغییر داده و در مسیر رسیدن به خواسته‌ها قرار بگیرد. دوست داشتم تمام آن دانش و آگاهی را که زندگیم را از فرش به عرش رساند؛ در قالب کتابی در اختیار شما عزیزان راه معنویت بگذارم تا شما هم بتوانید زندگی بهتر را تجربه کنید.

به لطف الهی کتاب چله شکرگزاری تأثیرات بسیار شگفت‌انگیزی در زندگی عزیزانی که تمرینات آن را انجام داده‌اند داشته است. البته لازم به ذکر است که دلیل تأثیرگذار بود بالای تمرینات، دستورالعمل خاصی که در این کتاب ارائه شده است. طوری که هر کسی کتاب را خریداری کرده و به تمرینات آن عمل کرده است امکان ندارد نتایج شگفت‌انگیز در زندگی نبیند.

در ادامه چند نتیجه از هزاران نتایج ارسالی خریداران کتاب چله شکرگزاری را مشاهده کنید.

خرید این کتاب چه مزایایی دارد؟

۱- این کتاب حاصل سال‌ها تحقیق، مطالعه و تجربه نویسنده در زمینه خودشناسی می‌باشد.

۲- ارزش تمرینات روزانه‌ای که در این کتاب برای شما عزیزان ارائه شده است، با یک دوره‌ی آموزشی چند میلیونی برابری می‌کند و نتایجی که دریافت می‌کنید با هیچ اعداد و ارقامی قابل ارزش‌گذاری نیست.

۳- با تهیه‌ی این کتاب می‌توانید گام بزرگی در 40 روز برای ایجاد تغییرات مثبت در زندگیتان بردارید

۴- با خرید این کتاب و انجام تمرینات بی نظیر آن، تغییرات شگفت‌انگیزی در زندگیتان شاهد خواهید بود.

۶- آرامش و رسیدن به صلح درونی و آشتی با خود یکی از بزرگترین دستاوردهای این کتاب ارزشمند می‌باشد که به شخصه در گذشته، در آرزوی رسیدن به آن بودم و تمام پروسه کسب این موارد ارزشمند را برایتان در کتاب قرار داده‌ام.

۷- این کتاب دقیقاً مثل دوستی مهربان می‌باشد که قرار است مدتی مهمان خانه شما باشد. دوستی که خیر و خوبی شما را می‌خواهد، و هر روز پیامی تازه برای رشد و پیشرفت شما دارد.

۸- تا به حال کتابی با این مضمون و چنین نتیجه‌بخش به چاپ نرسیده است، نه در ایران، نه در هیچ کجای دنیا.

۹- محتوای کتاب و تمرینات آن بسیار ساده و روان نگاشته شده تا همه‌ی عزیزان با هر مقدار دانشی بتوانند به راحتی مطالب آن را درک کنند.

۱۰- با شروع تمرینات 40 روزه‌ی کتاب، به صورت شگفت‌انگیزی معجزات پیاپی در زندگی‌تان رخ می‌دهد، خیر و برکت وارد زندگیتان شده و حس رضایتمندی از زندگی خواهید داشت.

**** هدیه ویژه برای شما ****

ketab369

کد تخفیف

در نحوه نوشتن کد دقت کنید، ابتدا کتاب و بعد عدد 369 را وارد کنید.

این تخفیف ویژه شماست برای خرید کتاب چله شکرگزاری

در ضمن لحظه پرداخت نحوه ارسال و حمل و نقل را بصورت ارسال رایگان انتخاب کنید تا هزینه ارسال پرداخت نکنید.

همونطور که عرض کردم
 با شروع کتاب عزت نفسم رو تقویت کردم و
 همین باعث ایمان قوی تری در وجودم شد که
 با توجه به خواسته های قلبیم که خدمتون
 عرض کرده بود در خصوص فروش ملک پدری
 در شهرستان پس از ۴ سال که دیگه واقعا به
 نوعی ناامید شده بودم دقیقا پس از تقریبا ۳۰
 روز زمان از چله شکرگزاری مشتری براش پیدا
 شد و خیلی راحت معامله انجام شد و اینجا در
 تهران هم خیلی زود یعنی کمتر از ۲۴ ساعت
 خونه مورد نظرمون رو پیدا کردیم و خریدیم و
 به لطف پروردگار به خرید خوب هم البته بعد
 از ۱۹ سال مستاجری انجام شد که واقعا برای
 من و خانواده ام انقلابی بود
 من خدا رو شکر میکنم که این چله شکرگزاری
 باعث شد تا به خودم پیام و بفهمم که چقدر
 عزت نفس میتونه برای رشد آدمها موثر باشه
 از شما و استاد گرامی جناب بهاری هم کمال
 تشکر و قدردانی رو دارم که باعث شدن این
 بنده حقیر به لطف اول خدا بعد شما دوستان
 خوب به باورهای ذهنیم انرژی ببخشم که
 خودمو بهتر بشناسم.....



**خرید خانه پس از ۱۹ سال مستاجری با کمک
 آموزشهای کتاب چله شکرگزاری**

درود بر استاد پرخیر و برکت 🙏

چندین سال بود که می‌خواستم ماشین بخرم به دلایلی مجبور شده بودم ماشین زیرپامو بفروشم اما جور نمیشد و واقعا بی‌ماشینی برامون خیلی سخت بود خانومم کتاب چله شکرگزاری شما را خریده بود و شروع کرد به انجام تمرینات خیلی تعریف میکرد از نتایج بقیه خریداران کتاب اما واقعیتش باورم نمیشد. تا اینکه بعد از یک هفته از شروع تمرینات تغییرات عجیبی در زندگیمون شروع شد اولش باورم نمیشد اما بعدش معجزاتی اتفاق افتاد که زبانم بند آمد و پولی که حتی انتظارش هم نداشتیم وارد زندگیمان شد و ماشینی که مدتها منتظرش بودم خریدم خواستم اینجا خودم پیام و اژتان تشکر کنم ضمنا من هم برای خودم یک جلد کتاب چله شکرگزاری سفارش دادم و صادقانه میگم این کتاب سراسر معجزه هست و پولی که بابتش پرداخت میکنید در برابر معجزاتش چیزی نیست. سلامت و پایدار باشید شیرمرد



تعداد عزیزانی که با انجام تمرینات موفق

شدن ماشین بخرن داره زیاد میشه 🥰



سلام من کتاب رو از شما تهیه کردم هر روز از
روی کتاب میخونم تا حالا نوشتن رو شروع نکردم
وشکرگذاریهای داخل پیج رو هم انجام
میدم .. باور کنید زندگیم سراسر شده معجزه
اینقدر رزق و روزیهای زندگیم زیاد شده که باور م
نمیشه از جایی در امد زندگیم عالی شده که
باورش سخته برام .. از آقای بهاری ممنونم بابت
این کتاب خویش وهمچنین پیج خوبتون خدایا
❤️ هزار بار شکرت



**الان بهترین زمانه برای اینکه خودتو از شرایط اقتصادی
جامعه که اکثر مردم باهاش درگیرن جدا کنی**

الان بهترین زمانه برای اینکه تو به رویاهات بررسی

سلام استاد بهاری عزیز
 من کارم تره باری هست راسیتش مدت طولانی
 بود نمی‌دونم چرا فروشم کم شده بود خیلی
 حالم بد بود یکی از همکارا کتاب شما را به من
 نشون داد با دیدن عکستون یک حس عجیبی
 دست دادبمن و فوراً پیجتون را فالو کردم و
 کتاب را سفارش دادم خیلی زود به سدم رسید
 خدا شاهده هون روز با عشق شروع به
 خواندنش کردم و تمریناتش را انجام دادم
 حدوداً سه روز بعد از شروع همه چیز در
 زندگیم شروع به عوض شدن کرد الان روز
 بیستم چله هستم فروشم به قدری زیاد شده
 که خودمم باورم نمیشه الهی خدا بهت سلامتی
 بده استاد منو به زندگی امیدوار کردی رابطه ام
 با خانومم هزار برابر بهار شده زندگیم آرامش
 گرفته هرجایی هستی سالم و سلامت باشی و
 خیر ببینی



**جالبه تعداد عزیزان بازاری و کسبه که به کتاب چله
 شکرگزاری علاقه‌مند میشن هر روز در حال افزایش**



**نور و برکت در زندگی
 همه‌تون جاری باشه** ❤️



سلام استاد بهاری عزیزم

من یک خانوم خانه دار هستم مادر سه فرزند
همیشه دلم میخواست کارو درآمد داشته باشم
که در خرجی خونه به شوهرم کمک کنم چون
زندگی خیلی سخت شده استاد بهاری بخدا
نمیخواهم غر بزنم چون از شما یاد گرفتم غر
زدن ممنوعه من سه ماه پیش کتاب چله
شکرگزاری را خریدم و تمریناتش را هر روز
انجام دادم آنقدر برکت زندگیمون زیاد شده که
الان چله سوم هستم و جالبه شوهرم هم از
چله سوم شروع کرده به نوشتن با من رابطه
مون خیلی خوب شده آرامش تو خونه
زندگیمون زیاد شده جروبحت نداریم ایکاش
چندسال قبل با شما آشنا شده بودم
خدا خیرتون بده



افزایش رزق و روزی با کمک کتاب چله شکرگزاری

**** هدیه ویژه برای شما ****

ketab369

کد تخفیف

در نحوه نوشتن کد دقت کنید، ابتدا کتاب و بعد عدد 369 را وارد کنید.

این تخفیف ویژه شماست برای خرید کتاب چله شکرگزاری

در ضمن لحظه پرداخت نحوه ارسال و حمل و نقل را بصورت ارسال

رایگان انتخاب کنید تا هزینه ارسال پرداخت نکنید.

در ادامه تعدادی بیشتری از هزاران نتایج ارسالی را بخوانید.

سلام صبحتون بخیر
 کتاب دیروز بدستم رسید
 صفحه اول رو که باز کردم با اسم و امضای
 شما بسیار خوشحال شدم
 ممنونم از لطف شما
 و امروز صبح ساعت 4 صبح ناخودآگاه از
 خواب بیدار شدم و اولین شکرگزاری رو در دفتر
 چله شکرگزاری خودم نوشتم و امروز حس و
 حال و آرامش عجیبی دارم خیلی خوشحالم از
 اینکه با پیج شما آشنا شدم و تونستم این کتاب
 رو تهیه کنم.
 خدایا شکر خدایا شکر خدایا شکر



**دلم میخواد فریاد بزنم و به همه مردم بگم که
 شکرگزاری، بهترین راه نجات زندگی انسان و
 بهترین معجزه خداوند در تمام دورانهاست ❤️**

سلام جناب بهاری عزیز
 امروز روز هفتم هست که شروع کردم
 قسمت شکرگزاری که بسیار جالب بود ولی
 بیشتر از اون دریافت رزق و روزی و برکت روزانه
 برام دلنشین بود
 چون خیلی بی توجه بودم
 طی این ۷ روز درآمد م ۵۰ درصد زیادت‌ر شده
 چجوری خودمم نمی‌دونم
 نگرانی هام کمتر شده
 تقریباً بدهی هام پرداخت شد بجز یک مبلغ
 جزیی که آخر همین ماه پرداخت میکنم و کلاً
 تموم میشه
 جناب بهاری من فقط در یک روز ۱۵ ملیون
 واریزی داشتم
 میدونستم شکرگزاری رزق رو زیاد می‌کنه ولی
 با اینکه قبلاً انجام میدادم اما طریقه شما بسیار
 بسیار روند رو سریع تر کرد
 شایدم قدمتون برای من خیر بوده
 نمی‌دونم ولی خیلی خوشحالم که دست
 خداوند برای من بودین
 انشالله هر چی که از خدا بخوایین هزاران برابر
 بهترشو بهتون بده



افزایش درآمد با کمک آموزشهای کتاب چله شکرگزاری



سلام استاد جان

وقتی با پیج شما آشنا شدم که واقعا از همه جا
درمانده بودم اصلا دیگه امیدی به زندگی
نداشتم با این وضع گرانی ها و حقوق های بی
برکت و تورم و اجاره خانه های عجیب غریب
که مهلت نفس کشیدن به هیچکس را نمیدن
منو شوهرم هر دو کار میکردیم اما همیشه
عقب بودیم آرزوی بچه دار شدن به دل جفت
مون مونده بود چون بچه خرج داشت و ما از
پسش برنمی اومدیم سرتون رو درد نیارم تو
یکی از گریه های شبانه که بی هدف تو
اینستاگرام می چرخیدم با پیج شما آشنا شدم
انگار یک چیزی هولم داد و بدون اراده کتاب رو
سفارش دادم زندگیمون یهویی تکون عجیبی
خورد در کمتر از دوماه یک دری برامون باز شد
که اصلا قابل گفتن نیست استاد جان باورتون
میشه خونه خریدیم 😊😊 کتاب چله
شکرگزاری شما به پول و درآمدمون برکت داده
هر چی خرج میکنیم تموم نمیشه. استاد جان
دست به خاک بنزید طلا بشه براتون



آفتاب آمد دلیل آفتاب

سلام استاد گرامی
 نزدیک یک ماه میشه که خیلی اتفاقی اومدم تو
 پیجتون و وقتی مطالب پیج و توضیحات و
 نتایج خوب کتاب چله گذاری رو خوندم عضو
 پیج شدم و خیلی مشتاق شدم که کتاب رو
 سفارش بدم حقیقتا خیلی دو دل بودم که
 سفارش بدم یا نه تا اینکه بعد دو روز کتاب رو
 سفارش دادم و وقتی به دستم رسید خیلی
 مشتاقانه تمرینات رو شروع کردم به انجام
 دادن خیلی نتیجه خوبی گرفتم آرامش خیلی
 خاصی توی زندگیم دارم و خداوند همه چیزو
 برام داره درست می‌کنه و یکی یکی دارم به
 آرزوهام میرسم
 این دفعه دوم هست که دارم تمرینات کتاب رو
 انجام میدم و سالها بود که قصد داشتیم خونه
 بخریم اصلا قسمت نمیشد ولی خداروشکر
 دیروز خونه رو خریدیم
 قصد کرده بودم هر وقت خونه رو خریدم حتما
 بهتون پیام بدم و شما رو در خوشحالی خودم
 شریک بدونم
 خدارو هزارمرتبه شکر و سپاس بابت اشناییم با
 شما
 موفق و سلامت و پایدار باشید



خرید خونه با انجام تمرینات کتاب چله شکرگزاری

سلام بر استاد بهاری عزیز
 من حدودا سه ماه پیش با پیجتون آشنا شدم
 بصورت اتفاقی. ببخشید که اینجوری میگم اما
 اصلا باورم نمیشد که انسانی با این شرایط
 فیزیکی آنقدر توانمند که چند میلیون فالوور
 داره و مسیر درست رو بهشون یاد میده.
 تصمیم گرفتم کتاب چله شکرگزاری خریداری
 کنم داستان زندگیتون مخصوصا اون قسمت
 که در مورد عزت نفس و اعتماد به نفس بود
 خیلی منو تحت تاثیر قرار داد و باعث شد
 بفهمم چرا اینهمه سال به خواسته های دلم
 نرسیدم 😭 من بینهایت از شما سپاسگزارم این
 کتاب زندگی منو تغییر داد من چندین دوره ی
 چند میلیون تومانی شرکت کرده بودم اما
 تمرینات این کتاب برام آنچنان ساده و روان و
 تاثیرگذار بود که باعث شد معجزات زیبایی در
 زندگیم ببینم از خداوند براتون طول عمر
 می‌خوام چون زندگی انسانهایی مثل شما باید
 طولانی باشه شما سراسر خیر و برکت و معجزه
 هستید برای همه



خبر دارید سفارش چاپ دوازدهم

کتاب چله شکرگزاری دادیم

اینهمه نتایج و استقبال اتفاقی نیست

**** هدیه ویژه برای شما ****

ketab369

کد تخفیف

در نحوه نوشتن کد دقت کنید، ابتدا کتاب و بعد عدد 369 را وارد کنید.

این تخفیف ویژه شماست برای خرید کتاب چله شکرگزاری

در ضمن لحظه پرداخت نحوه ارسال و حمل و نقل را بصورت ارسال

رایگان انتخاب کنید تا هزینه ارسال پرداخت نکنید.

در ادامه تعدادی بیشتری از هزاران نتایج ارسالی را بخوانید.

سلام به استاد بهاری عزیز 🌸
 می‌خوام از تجربیم با این کتاب بگم. من قبلاً
 زنی بودم که از زندگی‌م دیگه ناامید شده بودم
 رابطه‌ام با شوهرم افتضاح بود اصلاً تفاهم
 نداشتیم با داشتن دو تا بچه به بدترین‌ها فکر
 میکردم 😞 هر لحظه جنگ اعصاب
 نمی‌تونستم بی توجهی رو از سمتش بپذیرم
 اصلاً هیچ جوره منو نمیدید تا اینکه اتفاقی با
 این کتاب آشنا شدم و و نتایج شگفت‌انگیز
 خریداران رو دیدم و منم کتاب رو خریدم سه
 روز از انجام تمرینات گذشته بود که معجزات
 شروع شد زندگی‌م لحظه به لحظه آرامش
 بیشتری گرفت همسرم اخلاقش تغییر کرد
 شایدم چون من تغییر کرده بودم هیچ سالی
 سالگرد ازدواجمون یادش نبود امسال برام یک
 جشن کوچک دونفره گرفت. من آرامش
 زندگی‌مو مدیون شما هستم



این راز بزرگ رسیدن به عشق

**نه تنها عشق بلکه رسیدن به هر
 خواسته‌ای با شکرگزاری امکان‌پذیره**



سلام آقای بهاری

من در یک پیج گردی با پیج شما آشنا شدم
فورا کتاب رو سفارش دادم. از پیستم دی ماه
شروع به شکر گزاری کردم طبق قوانین کتاب.
چندین سال هست آرزویم زیارت عتبات عالیات
هست روز ۲۸ دی ماه عازم کربلا شدم (کربلا
اولی بودم) بعد هم زیارت امام مهربانی ها امام
رضا علیه السلام روزی من شد. امروز روز
۳۲ شکرگزاریم بود. من چند ماه پیش پسر
چهارده ساله م رو ناگهانی از دست دادم
افسرده بودم و مدام گریه و بیقراری. ولی الان
عالی هستم
خدایا ممنونم. استاد بهاری بزرگوار سپاسگزارم
نظر کرده الهی هستید که اتفاق ی با شما و
کتاب شما آشنا شدم.
الهی دست به خاک بزنی طلا شه.



**بیخیال تمام آدمهای زندگیت باش، بین اگه قرار بود
من هم مثل همه مردم بشینم و به نداشته‌ها فکر کنم
الان اینهمه نتیجه با آموزشهایم خلق نمیکردم**

سلام آقای بهاری من کتاب چله شکر گزاری رو خریدم و شکرگزاری رو شرع کردم امروز روز سی و هشتم بود من روز اول به نیت اینکه ماشین مون و عوض کنیم یه ماشین بهتر بخریم این شکرگزاری رو شروع کردم و ایمان داشتم که این اتفاق میفته حالا تو وسطای چله یکم ناامید میشدم اما کنار نگذاشتم ادامه دادم و خدا رو شکر که این اتفاق خوب برا من افتاد و به خواسته ام رسیدم و میخوام دوباره از نو شروع کنم حس و حال آدم با شکر گزاری خیلی خوب میشه من اگه بخوام به کسی هدیه بدم حتما از این کتاب هدیه میدم واز شما ممنونم بابت کتاب خوبتون 🙏



جالبه یکی از پر تکرارترین نتایج خرید ماشین هست

**مراقب باش اینبار هم
فرصت سوزی نکنی**

سلام استاد شما چیکار کردید با کتابتون هرروز
هرروز اینقدر معجزه میبینم ک نگو یعنی این
کتاب چی بود من نمیتونم بکم معجزه هاش رو
برکتاش رو اخ ک من چقدر کتابتون رو دوست
دارم هر صفحه برایم اینقدر با ارزشه انگار از
طلا ساخته شده و نوشته شده وقتی هریرگش
رو میخونم باور داشتم میرسم اینقدر باورم
قوی بود ک نگو

استاد بعد خوندن کتابتون ب بیشتر خواسته
هام رسیدم خیلی شکر میکنم خدایا سکر شکر
شکر امروز مشاور ارشد شدم تو ی حرفه ای
ک فقط ۴ ماه اومدم و تصمیم گرفتم و باور
اینو شما بهم یاد دادید ازتون ممنونم بابت
کتاب با ارزشتون خیلی بزرگوارید واقعااا اینقدر
خوشحالم ک نمیدونم چی بکم فقط میگم
ممنون ازتون رحمت چندین برابر وارد زندگیتون
بشه



**شمردید چندتا نظر راضی شد؟
بازم نتایج و معجزه بزارم یا بسه؟**



با عرض سلام وادب من واقعا از خداممنونم
 که شما را جلو راهم قرار داد بابت کتاب چله
 شکر گزاری که شیوه صحیح شکر گزاری رو یادم
 دادید من لطف خدا چهار بار کتاب چله شکر
 گزاری مطا لعه کردم وکلی اتفاقات جالبی برام
 افتاد وبه یکی از خواسته ها یم رسیدم خدایا
 شکرت که از همه طرف برکت خدا داره وارد
زندگیم میشه که قبلا نبود خیلی خیلی از شما
 استاد گرامی ممنونم خداوند حافظ شما
 وخانوادى محترمتان باشه 🙏🙏🙏



معجزه ها خواهید دید با آموزشها و تمرینات این کتاب

سلام بزرگوار

من در تاریخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۵ کتاب شما رو خریدم .
 من یک کارگر ساده با درآمد بسیار پایین بودم
 که بیشتر وقتها از سر بیچارگی و نداری کفر
 میگفتم کتاب شما زندگی منو تغییر داد داستان
 زندگی شما که چقدر سختی کشیدید تا محتاج
 کسی نباشید باعث شد از خودم شرمنده بشم
 از دست و پای سالمی که خدا بمن داده و من
 بجای شکر همش کفر میگفتم شما زندگیمو
 نجات دادید شما منو با خدای خودم آشتی
 دادید 😊 از روزی که تصمیم گرفتم به جور
 دیگه زندگی کنم و رفتارهای گذشتمو کنار
 گذاشتم مثل شما معجزه تو زندگیم اتفاق
 افتاد بصورت معجزه آسایی کارم تغییر کرد و
 درآمد چندین برابر شد حالا دیگه نمازم قطع
 نمیشه و جز شکر خدا چیزی نمی‌گم الهی بحق
 همین شبای عزیز خدا بهترینها رو بهت بده.
 الهی کرور کرور نعمت به زندگیت سرازیر بشه.
 دعاگوتم بزرگ مرد 🙏👉



**این کتاب حاصل سالها تلاش من در زندگی
 هست برای رسیدن به آرامشی که الان دارم**

**با کتاب چله شکرگزاری از نظر مالی، درآمد، روابط،
 سلامتی روح و روان و ابعاد مختلف رشد میکنی**

**** هدیه ویژه برای شما ****

ketab369

کد تخفیف

در نحوه نوشتن کد دقت کنید، ابتدا کتاب و بعد عدد 369 را وارد کنید.

این تخفیف ویژه شماست برای خرید کتاب چله شکرگزاری

در ضمن لحظه پرداخت نحوه ارسال و حمل و نقل را بصورت ارسال

رایگان انتخاب کنید تا هزینه ارسال پرداخت نکنید.

در ادامه تعدادی بیشتری از هزاران نتایج ارسالی را بخوان

